

خردسانان

گویا

سال پنجم
شماره ۲۶۳، پنجشنبه
۱۵ آذر ماه ۱۳۸۶
۳۰۰ تومان



خردسالان

مجله‌ی خردسالان ایران

به نام فراوند بفشنده‌ی هوربان

صاحب امتیاز: مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)

۱۳



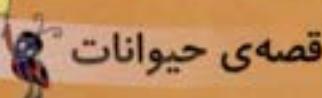
حیوانات دریابی

۱۸



بازی با خورشید

۲۰



قصه‌ی حیوانات

۲۲



پدر من ...

۲۴



کاردستی

۲۵



فرم اشتراک

۲۷



ترانه‌های زندگی

۳



با من بیا.

۴



مسابقه

۷



نقاشی

۸



فرشته‌ها

۱۰



پرستار

۱۱



جدول

۱۲



بازی

- مدیر مسئول: مهدی ارگانی
- سردبیران: افسین اعلا، مرجان کشاورزی آزاد
- تصویرگر: محمدحسین صلوانیان
- گرافیک و صفحه‌آرایی: مجتبی صلوانیان
- لیتوگرافی و چاپ: ملisse چاپ و نشر عروج
- امور مشترکین: محمدرضی ملزاده
- نشانی: تهران- خیابان انقلاب-جهان راه کالج- شماره ۹۶۲۰۶۷۰۰۰۰۰۰۰۰۰۰
- تلفن: ۰۲۹۷-۶۶۷ و ۰۲۹۲-۶۶۷-۰۰۰۰



پدر و مادر عزیز، مرتبی گرامی

این مجموعه ویژه خردسالان طراحی شده است. علاوه بر جنبه‌های آموزشی، تاریخی و سرگرمی، افزایش مهارت‌های عملی خردسالان از اهداف اصلی آن است. بودن، جدا کردن، رنگ آمیزی، حتی خط خطي کردن و هر گونه فعالیت پیش‌بینی نشده از طرف کودک می‌تواند به ایجاد ارتباط، اعتماد به نفس، شادی و رشد خلاقیت او کمک کند. او را در شیوه استفاده از مجله آزاد بگذاریم. تنها به عنوان پیشنهاد و راهنمایی در بعضی از صفحات مجله توضیحات کوتاهی درج شده است.

با من بیا



دوست من سلام.

من کفشدوزک هستم.

به من پینه‌دوز هم می‌گویند. من روی یک برگ به دنیا آمدم و از همان روزهای اول، خوردن شته‌های گیاه را شروع کردم. شته‌ها حشره‌های خیلی خیلی ریزی هستند که شیره‌ی گیاه را می‌خورند و آن را خراب و پژمرده می‌کنند. ما کفشدوزک‌ها با خوردن شته‌ها به گیاهان کمک می‌کنیم تا شاداب و سلامت بمانند.

امروز بال‌های قرمز خال خالی ام را باز کردم. پرزدم و پرزدم و پیش تو آمدم تا با هم مجله‌ی دوست خردسالان را ورق بزنیم.

پس دست مرا بگیر و با من بیا ...



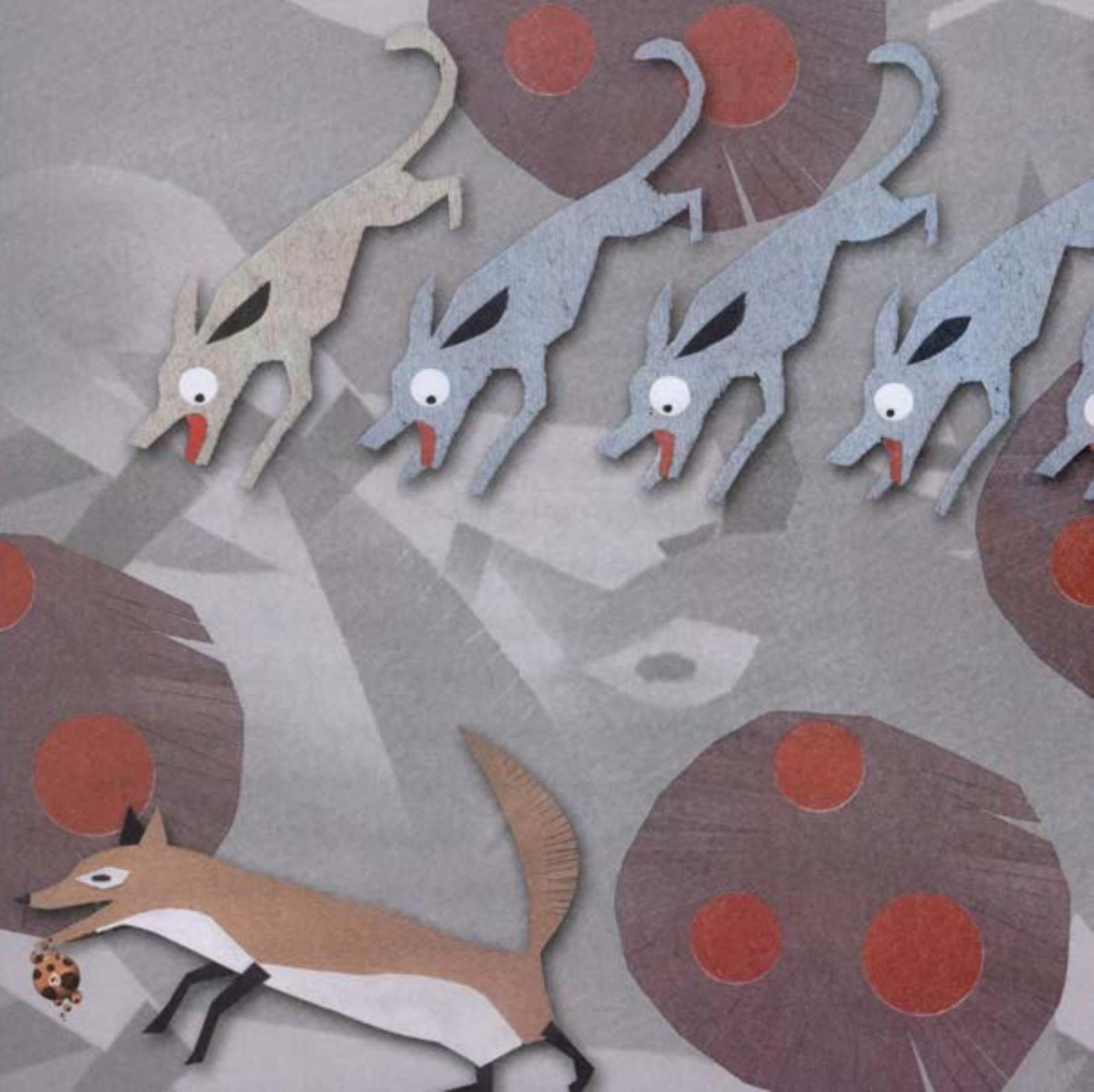
حساپنگ



مرجان کشاورزی آزاد

یکی بود یکی نبود. یک روز، کلاع با خوشحالی به مزرعه آمد و گفت: «هاپو را خبر کنید که خودش را برای مسابقه آماده کند. موش و مرغ از کلاع پرسیدند: «کدام مسابقه؟» کلاع گفت: «سگ‌های مزرعه‌های ده قرار است با هم مسابقه بدهند. هر کدام که سریع‌تر بدو د برنده می‌شود.» موش و مرغ گفتند: «هاپو آنقدر بی‌حال است که صلاً به مسابقه نمی‌رود، چه برسد به این‌که بدو!» کلاع گفت: «همه‌ی سگ‌ها مشغول تمرین هستند. هاپو را خبر کنید!» کلاع رفت و موش و مرغ هم رفتند سراغ هاپو. هاپو یک گوشه خوابیده بود و خروپخش هوا بود! موش گفت: «باید یک فکری بکنیم. مرغ پرسید: «چه فکری؟» موش گفت: «باید کاری بکنیم که هاپو بدو! با سرعت هم بدو!» مرغ گفت: «هاپو فقط وقتی می‌دود که قرار باشد یک رویاه را بگیرد.» ناگهان موش گفت: «فکر خوبی دارم! اگر یک رویاه به دنبال توبدو هاپو حتماً به دنبال رویاه می‌دود. آن وقت...» مرغ گفت: «نه کار را ندارم، اگر رویاه مرا بگیرد چی؟ نه نه من...» موش گفت: «نترس هاپو نمی‌گذارد که نمی‌توانم نه من جرأت این





روباه تو را بگیرد، مرغ
کمی فکر کرد و گفت: «باشد.

قبول.»

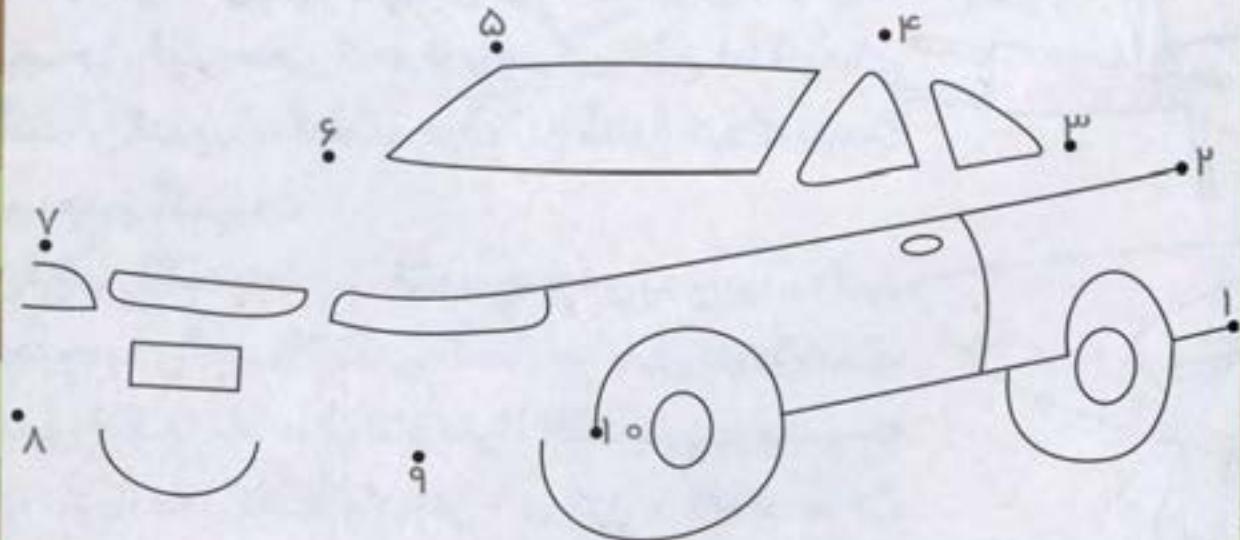
روز مسابقه، موش، نزدیک لانه‌ی روباہ رفت
و گفت: «دلت می‌خواهد یک مرغ چاق و
چله را بگیری؟» روباہ گفت: «دلم
می‌خواهد!» موش گفت: «دنبال من بیا که یک مرغ چاق و چله از مرغدانی

بیرون آمده!» روباہ دنبال موش رفت. مرغ را دید. مرغ هم روباہ را دید و به سرعت پابه فرار گذاشت. به کدام طرف؟ به طرف مسیر مسابقه. هاپو بوی روباہ را احساس کرد و از خواب پرید. مرغ بدو، روباہ بدو، هاپو بدو. روباہ بی‌چاره، سرمش را بر گرداند و دید همه‌ی سگ‌های ده به دنبالش می‌دوند و از همه جلوتر هم هاپو می‌دود. روباہ در یک چشم به هم زدن از مسیر مسابقه

بیرون رفت و به طرف جنگل دوید. درست همان موقع که مرغ از خط پایان گذشت و از خستگی افتاد روی زمین. هاپو زودتر از بقیه‌ی سگ‌ها به مرغ رسید و برنده شد. اما مرغ نفر اول شد چون او از همه‌ی سگ‌ها و حتی از روباہ هم تندتر دویده بود!

نقاشی

دایره‌های سیاه ۱ تا ۱۰ را به هم وصل کن تا شکل کامل شود. آن را رنگ کن.



دوست مادرم



دوست مادرم و بچه‌اش، به خانه‌ی ما آمدۀ پودند. من می‌خواستم بچه‌ی دوست مادرم را ببدم تا با اسباب بازی‌هايم بازی کنم. اما او چسبیده بود به مادرش و اصلاً از او جدا نمی‌شد. وقتی مادرم و دوستش با هم حرف می‌زدند، هی وسط حرف آن‌ها می‌پرید و چیندی می‌کفت. نق می‌زد و می‌کفت: «پرویم پرویم». من خیلی سعی کدم او را سرگرم کنم. اما فایده‌ای نداشت. آن قدر بیهانه گرفت و حرف زد و شلوغ کرد که دوست مادرم مجبور شد پرود.

وقتی آن‌ها رفته بودند، به مادرم کفتم: «چه بچه‌ی پدی بود». مادرم کفت: «بچه بدبود. فقط نمی‌دانست چه کاری درست است. چه کاری غلط. به یاد حرف امام علی^(۱) اقتاتم». پرسیدم: «چه حرفی هادر؟» هادر کفت: «امام علی^(۲) می‌کویند که اگر ساکت باشی تازمانی که از تو بخواهند حرف بزنی، زیباتر از آن است که حرف بزنی و از تو بخواهند که ساکت بشوی!» کفتم: «مثل بچه‌ی دوست مادرم، مادر خنده‌ید و پیش‌دستی‌ها را جمع کرد. او یک فرشته‌ی مهربان است. او مادر خوب من است.





پرستار

او مهربان است

مانند مادر

دارد لباسی

رنگ کبوتر

یک بار، یک شب

بیمار بودم

از درد، تا صبح

بیدار بودم

بد بود حالم

او یاری ام داد

با حرفهایش

دلداری ام داد

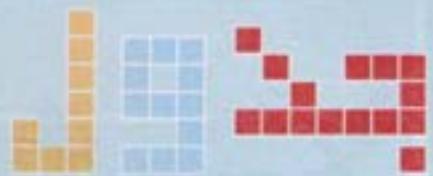
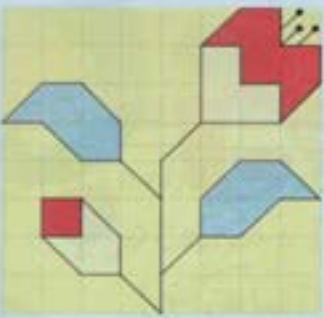
هر شب که خوابیم

او هست بیدار

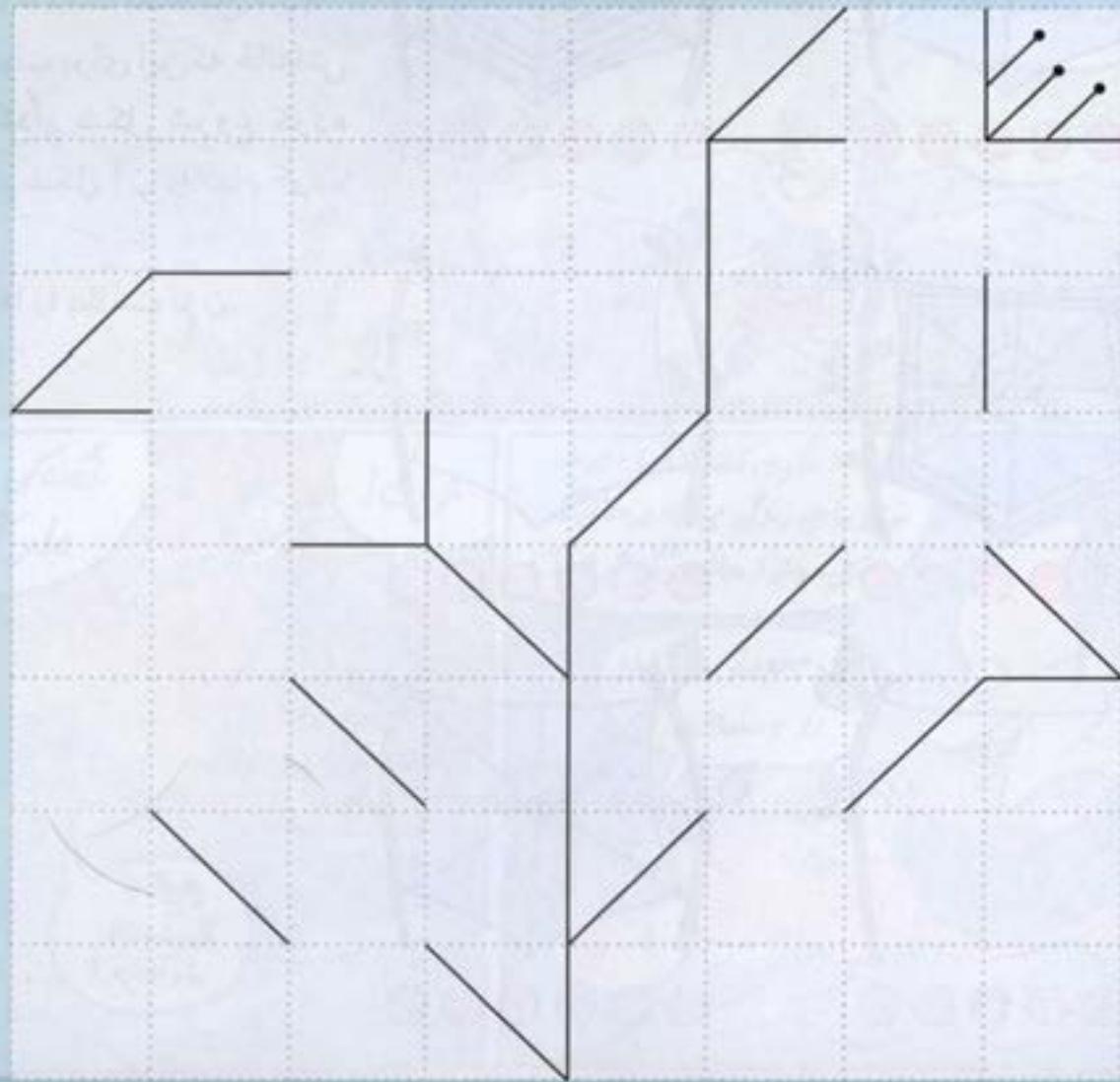
شغلش همین است

خانم پرستار

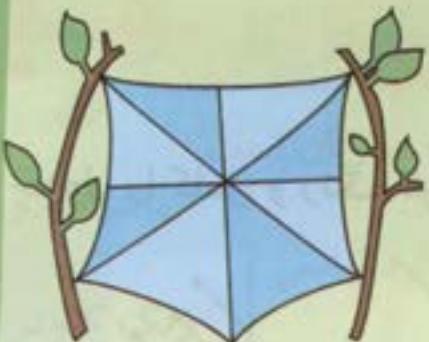




جدول را کامل و رنگ کن.

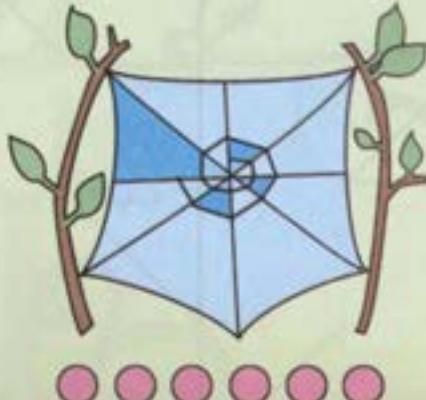
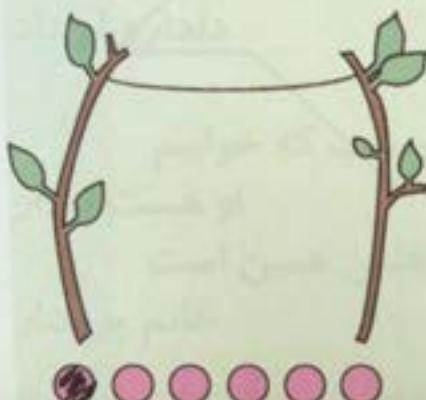
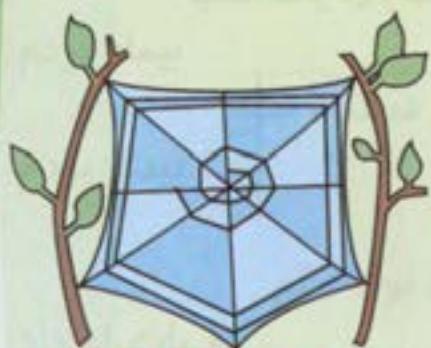


بازی



به این شکل‌ها با دقت نگاه کن.
حالا بگو عنکبوت برای این که خانه‌اش
را بسازد از کدام شکل شروع کرده
است و با کدام شکل آن را تمام کرده
است.

به ترتیب آن‌ها را علامت بزن.



حیوانات دریا



امروز جیمهیل رو آوردم کنار
دریا با حیوانات دریا
آشناش کنم!

بابای! داشتمدی دریا
خوبی! داشتمدی دریا!

ذھاکن اوں کے
مار آبھو!

های!



چھوڑ
مگر تا حالا
مار نمیدیرد!

خیلی ها غلکری کنند که توی دریا
فقط ماهی زندگی می کنند در حالی که
کلی موجود حیات دیگر هم نیست

خودم برضی هاشون
رو می شناسم









اگر می‌خواهید خواهر یا برادر بزرگتر تان به مجله‌های شما دست نزند
اشتراک دوست نوجوانان را برایش بگیرید



قابل توجه متخصصان خارج از کشور
 بهای یک شماره هفتگی دوست
 خاور میانه(کشور های همچو) ۱۰۰۰ ریال
 اروپا، آفریقا، آسیا ۱۰۰۰ ریال
 امریکا، کانادا، استرالیا ۱۲۵۰ ریال
 مستغان هر یک از افراد ساکن در خارج از کشور
 که در ایران سکونت دارند، می توانند مبلغ فوق را به
 حساب اعلام شده واریز و سپس نشانی فرد خارج از
 کشور را به امور مشترکان مجله دوست ارسال کنند.

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۵ هر ماه ۴
شماره- هر شماره ۲۷۵ ریال
مبلغ اشتراک رایه حساب شماره ۵۲۵۲ بانک
صادرات میدان انقلاب کد ۷۶
به نام موسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) و ایریز کتید
(قابل پرداخت در کلیه شعب بانک صادرات در
سراسر کشور)
فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی
تهران، خیابان انقلاب، چهار راه حافظه، پلاک ۹۶۲
امور مشترکان مجله دوست ارسال فرماید.

مشترکین محترم استان اصفهان میتوانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۴۱۱۸۷۵۰۱۰۰۰۱ قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز کنند.
آدرس: اصفهان - خیابان شیخ بهایی - مقابل بیمارستان مهرگان - نمایندگی چاپ و نشر عروج -
تلفن: ۰۳۱۲۳۶۴۵۷۸
واحد اشتراک مجله دوست نوجوانان



نامه
دانشگاه
دانشگاهی
دانشگاهی
دانشگاهی
دانشگاهی



داری باور نیست

یکی بود، یکی نبود. غیر از خدا، هیچکس نبود.

یک روز پاییزی، وقتی که آسمان پر از ابر بود، و مشغول بازی

بودند که یک راروی زمین دیدند. گفت: «این دیگر چیست؟»

به آسمان نگاه کرد و فریاد زد: «وای خداجان! هم افتاده پایین!»

راست می گفت: «در آسمان نبود. آنها به آسمان نگاه کرد.»

گفت: «باید را دوباره به آسمان برگردانیم.» نزدیک شدند،

جواب داد: «آن را به طرف آسمان پرت می کنیم، بعد گفت: «چه طوری؟»

دوباره سر جایش بر می‌گردد.)



آن را با سر گرفت و دوباره بالا. اما



اداخت. اما به طرف پایین برگشت.



را بالا انداخت، اما هر بار



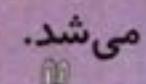
به طرف پایین بر می‌گشت. یک بار وقتی که را بالا انداخت در



آسمان چشممش به افتاد. ابرها کنار رفته بودند و دوباره دیده



گفت: «نگاه کن! که در آسمان است!»



گفت: «این نگاه کرد و گفت: «پس این چیست؟»



هم است! یک فقط برای من و تو!» بعد را به طرف



اداخت. آنها تمام روز را دوباره به طرف



هم را با کوچک خودشان بازی کردند!



نهاده‌ی زنبور



زنبور شهد گل را نوشید و نوشید.



یک روز پاندای قرمز روی گل‌ها یک زنبور دید.

پاندا بالای درخت رفت و به پاندای قرمز گفت: «اگر دلت می‌خواهد عسل بخوری، دنبال من بیا.»



ناگهان پاندا از پشت بوته‌ها بیرون آمد و گفت: «من می‌دانم زنبورها کجا زندگی می‌کنند.»





پاندا با غصه به پاندای قرمز نگاه کرد.



پاندابه کندوی زنبورهارسید. اما زنبورها
اجازه ندادند او به کندو نزدیک شود.



پاندا از درخت پایین
آمد و در حالی که بامبو
می خورد گفت: «خدارا
شکر که بامبو نیش
ندارد!»



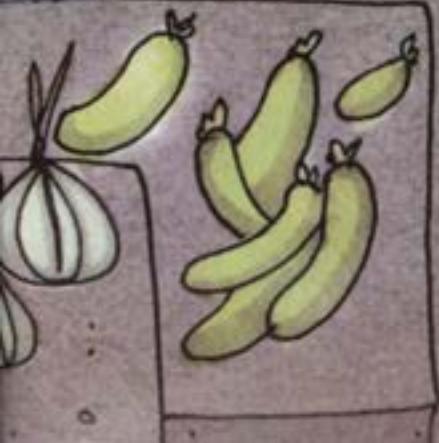
پاندای قرمز در حالی که شاخه‌ی بامبو را می‌جوید گفت: «بیا
پایین و با زنبورها شوخي نکن. نیش آن‌ها دردناک است!»

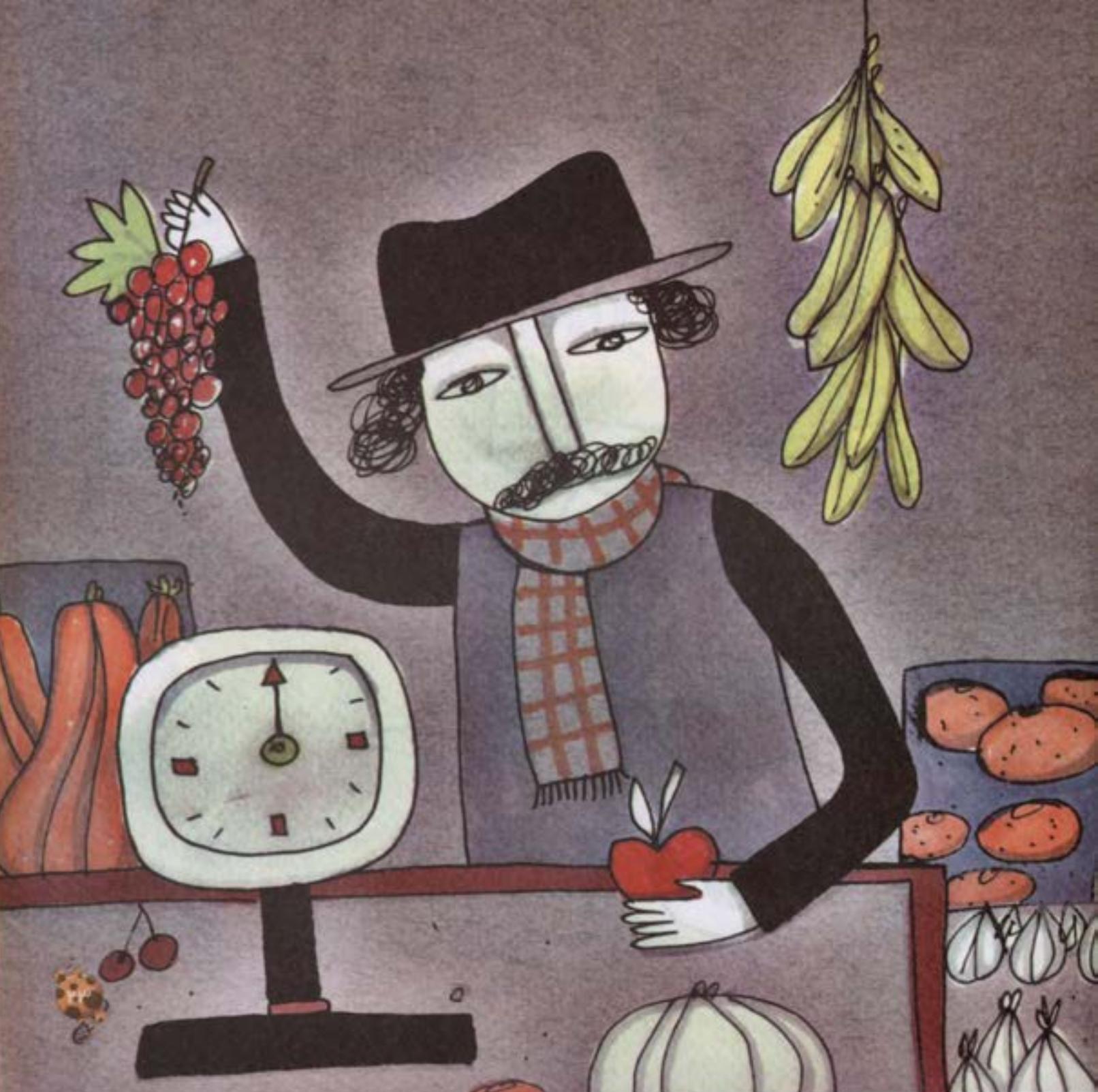
پریفون



پدر من میوه فروش است. او صبح خیلی زود، با وانت به میدان میوه می‌رود، میدان میوه جایی است که باغدارها، میوه‌های باغ خود را به آن جا می‌آورند و می‌فروشنند. پدرم از آن‌ها میوه می‌خرد. بعد جعبه‌های میوه را پشت وانت خود می‌گذارد و به مغازه‌اش می‌آورد، آن‌وقت مشتری‌های پدرم می‌آیند و از او میوه می‌خرند. شب‌ها وقتی پدرم به خانه می‌آید، برای ما میوه‌های خوب و خوش‌مزه می‌آورد. همسایه‌ی ما هر وقت به خانه‌ی ما می‌آید، می‌گوید: «خوب است دیگر! شما همیشه میوه‌های تر و تازه دارید!»

آن‌وقت مادرم می‌خندد و می‌گوید: «قابل ندارد! نوش جان!





کارهای گلشی

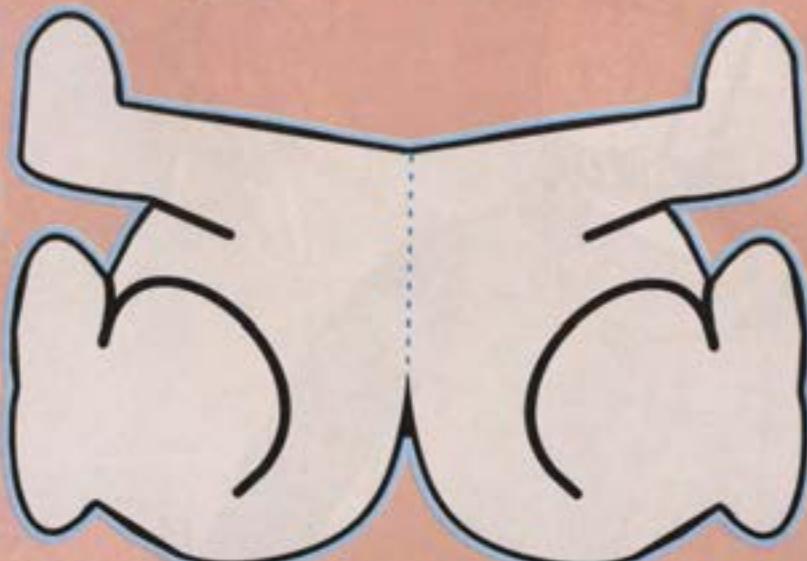


شکل‌ها را از روی خط (آبی) قیچی کن.

بدن موش را از قسمت ----- تا بزن.

سر و دم آن را در جای خودش بچسبان.

حالا موش کوچولو می‌تواند روی پاهایش
بنشیند!



خردسالان

دُوست

بهای اشتراک تا پایان سال ۱۳۸۶

هرماه چهار شماره، هر شماره ۳۲۵۰ ریال

مبلغ اشتراک را به حساب جاری شماره‌ی ۵۲۵۲ بانک صادرات شعبه‌ی انقلاب کد ۷۶

به نام مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) واریز کنید.

(قابل پرداخت در کلیه‌ی شعب بانک صادرات در سراسر کشور)

فرم اشتراک را همراه با رسید بانکی به نشانی: تهران، خیابان انقلاب اسلامی، چهارراه کالج،

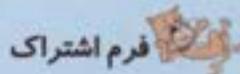
فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره) شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله دوست خردسالان ارسال فرماید.

مشترکین محترم استان اصفهان می‌توانند مبلغ اشتراک خود را به شماره حساب ۱۰۱۱۸۷۵۰۱۰۰۴ - ۰

قابل پرداخت در کلیه شعب بانک ملی در ایران واریز فرمایند.

آدرس: اصفهان، خیابان شیخ بهایی، مقابل بیمارستان مهرگان، نایندگان چاب و نشر عروج تلفن: ۰۳۶۶۴۵۷۷

نظرات و پیشنهادات خود را در ارتباط با اشتراک و نحوی ارسال مجلات با شماره تلفن ۰۲۱(۰۶۷۰۶۸۳۳) در میان بگذارید.



فرم اشتراک

نام:

نام خانوادگی:

تاریخ تولد: ۱۳ / /

نشانی:

کد پستی:

تلفن:

شروع اشتراک از شماره: تا شماره:

امضا:



نشانی فرستنده:

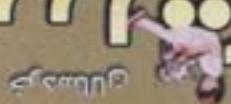
جای تمبر

نشر و توزیع

نشانی گیرنده:

تهران - خیابان انقلاب اسلامی، چهار راه کالج، فروشگاه مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام (ره)
شماره ۹۶۲ امور مشترکان مجله هفتگی دوست خردسالان

com
کامپیوٹر



ترانه‌های زندگی

مصطفی رحماندوست

خوش قد و بالا

تو میوه‌ها، خیاره

لباس سبزی داره

روی سر ش گل می‌زنه

گلی که زرد زرده

کاکل به سر

تو میوه‌ها می‌گرده

روی سر ش تاج طلا یی داره

گل به سر و سبزه قبا خیاره!



